فصل دوم: غایت خلقت: معرفت ای عبودیت؟

اگر غایت خلقت انسان این است که وجودی بشود نورانی، وجودی بشود سراپا علم و معرفت و از دستگاه خلقت سر در بیاورد، قبل و بعد خودش را متوجه باشد پس آن آی معروف را چطور باید معن بکنیم؟

بررسی آیه شریفه «ما خلقت الجن و الانس الا لیعبدون»

«**ما خلقتُ الجنّ و الإنس إلاّ لیَعبُدُون**[1]» من جنّ و إنس را خلق نکردم مگر این که عبادت کنند، در توضیحش دارد که «أی لیَعرِفون»، عبادتِ زوری فایده ندارد، با زور بخواهند کسی را به راه بدارند آخرش ول می کند، «لیَعبُدُون» یعنی من خلق کردم تا بندگیِ خدا بکنند، عبادت کردن رفتار است بندگی و بنده شدن یک صفت است وقتی قلب و روح او بنده است اینجور بندگی که دارد هر عبادتی را هم انجام بدهد عبادتی است که یک عبد انجام داده این خیلی حرف بالایی است،

اشهد ان محمداً عبده و رسوله

خدا طول عمر بنده حاج آقای علاقه بند را کلمات دُرربار خیلی داشتند، یکی از چیزهایی که از روزهای اوّل طلبگی می فرمودند و از محضرشان شنیدم می فرمودند: ببینید رسالت، مقام کمی نیست آن هم رسالتِ ختم نبوّت، خیلی مقام است امّا وقتی می خواهی پیشگاه خدا شهادت بدهی: «أشهد أن لاإله إلا الله وَحدَه لاشَرِیکَ له»، حالا می خواهی حضرت را ببری بالا می گویی:«وأشهد أنّ محمداً عبدُه وَ رسولُه»، اوّل می گویی: **عبد**ِ او یعنی بندگیِ حضرت برای خدا بالاتر از رسالت است. اگر فکرش کنیم خاتم النبیین هستند چون بالاترین درجه بندگی را دارند، محال بود اگر بالاتری درجه بندگی را نداشتند خاتم النبیین بشوند. این است که آن را می آورد،

غایت خلقت: بندگی

معلوم است غایتِ خلقت چیست؟ بندگی[2]، بنده چیست؟ عرب می گوید: «طریقٌ مُعَبّد» یعنی یک راهِ هموار، جادّه ای که دست انداز دارد[3] نمی گویند: طریق معبّد، جاده صافی که هیچ دست انداز ندارد این را عرب می گوید عبد، عبد کیست؟ کسی که هیچ چیزی در وجودش أنانیّت نیست. من

اینجوری می خواهم، من اصلاً در وجودش نیست، تمام مطیع ِدستگاه مبدأ مطلق است و خالقی که او را آفریده است.

پیشنیاز بندگی: معرفت

آیا بدون معرفت، این می شود که راه خدا بشود؟ کمال این است که سر در بیاورد و راه باشد،

وجدتک اهلا للعبادة

امیرالمؤمنین در آن حدیث معروف فرمودند :

> **ما عبدتك خوفا من نارك و لا شوقا إلى جنتك و لكن رأيتك أهلا للعبادة فعبدتك.**[4]

«**الهی ما عَبَدتُکَ خَوفاً مِن نارِکَ**» چرا؟ چون ترس است؛ آتش است و می سوزانند. این عبادت ِاز خوف است. «**و لا عَبَدتُکَ طَمَعاً فی جَنَّتِکَ**» عبادت کن ببرم تو را به بهشت، این هم که طمع است. در یک کلمه، عبودیت را خالصه کرده اند: « **وَجَدتُکَ أهلاً لِلعِبادَة**» آیا غیر از معرفت، پشتوان ِاین حرف است که تو را اهل عبادت یافتم؛ این یافتن، عین ِمعرفت است.[5]

عبودیت امیرالمؤمنین علیه السلام در ماجرای سقیفه

خدا حفظ کند حاج آقای علاقه بند. را امشب فرمایشات ایشان یادم می آید. می فرمودند: وقتی آمدند در خان ِامیرالمؤمنین - سلام الله علیه و ایشان را با آن دم و دستگاه، کشان کشان می بردند به طرف مسجد، در روایت هم دارد که ریسمانی بسته بودند و حضرت را می بردند، فرمودند که در همان حین یک یهودی ِخبری، مسلمان شد و گفت: أشهدُ أنّ الااله الاّ الله وأشهدُ أنّ محمّداً رسول الله، خیلی تعجّب کردند گفتند: ای یهودی؛ تو خود ِحضرت را دیدی ایمان نیاوردی، خیلی عجیب است حال حضرت رفته اند، دارند مرافعه می کنند حال شهادت می دهی؟! گفت: شما نبودید، من در خیبر بودم این شخصی که دارند می برند من دیدم با مرحَب خیبری چه کرد؟ معروف است که مرحَب روی سرش شالی بود روی آن شال کلاه خودی بود مسی، و روی آن کلاه خود کلاهی بود سنگی، چه گردنی داشت که اینها را تحمّل می کرد[6]، گفت: من دیدم وقتی حضرت به او ضربه زدند تمام سر او شکافته شد و تا پیشانی ِمرحب آمد پایین و افتاد، ما همه فرار کردیم و درب قلع ِخیبر را بستیم. بعد حضرت آمدند سراغ در و آن را از جا کندند و چیزهایی که همه می دانیم، حتی اهل سنّت این کار امیرالمؤمنین را به شعر درآوردند، این یهودی می گوید: من دیدم این آقا را از آن زمان تا حال زمانی نگذشته که بگوییم قدرتش کم شده بلکه اگر آن وقت سی ساله بوده الآن قدرتش بیشتر شده، این صحنه ای که من دیدم می دانی چگونه جلوی چشم من مجسّم شد؟ مثل یک شیر قوی ّو سالم که چند روباه دور او را گرفته اند و او را می کشانند تا ببرندش، هر عاقلی می فهمد که یک چیزی در کار این شیر هست وإلاّ اینها نمی توانند او را ببرند. فهمیدم اساس این دین به ریاست نبوده اگر قضی ِریاست دنیا بود این آقا نمی گذاشت او را این طور ببرند لذا مسلمان شد

منظورم این بود که این می شود «بنده» ، فرمودند: حضرت به من امر کرده اند من هم تسلیمم «لول عَهدٌ من اللهِ لَفَعَلتُ[7]»

رابطه تکاملی معرفت و عبادت

[معرفت و عبادت، رابطه‌ی تکاملی دارند. ابتدا تا معرفت نباشد، عبادت نخواهد بود و عبادت، معرفت را ازدیاد می‌کند. «اول الدین معرفته»[8]]

---

[1] سوره الذاریات، آیه ۵۶

[2] مرحوم آیت‌الله بهجت در این زمینه می‌فرمایند:

پس عرض می‌کنم که غرض از خلق، عبودیت است «وَ ما خَلَقْتُ الْجنّ وَ الْإِنْسَ إِلاّ لِیَعْبُدُونِ»، و حقیقت عبودیت ترک معصیت است در اعتقاد که عمل قلب است و در عمل جوارح. و ترک معصیت، حاصل نمی‌شود به‌طوری‌که ملکه شخص بشود، مگر با دوام مراقبه و یاد خدا در هر حال و زمان و مکان و در میان مردم و در خلوت «و لا أقول سبحان الله و الحمد لله ، لکنه ذکر الله عند حلاله و حرامه».(کتاب به‌سوی محبوب، ص۲۳-24)

هدف از خلقت ما این است که بنده خدا شویم، مقام بندگی خدا، بسیار مقام بالایی است. ما خلق نشده ایم که حتماً دارای کشف و کرامات باشیم، بلکه غرض اصلی، عبودیّت و بندگی است. چه مقامی بالاتر از این که خداوند رب العالمین از انسان راضی باشد؟!(برگی از دفتر آفتاب، ص۲۳۰-۲۳۱)

« و ما خَلَقْتُ الجنّ و الإنسَ الّا لیَعبُدُونِ» باید همه ما متوجه و ملتفت باشیم که هدف از خلقت، عبودیت است برای همه بشر. باید بدانیم که این یک کلمه«إلاّ لیَعْبُدُونِ» معنایش این است که هرچه هست و نیست، در همین عبودیت خداست. هرچه هست و نیست، در تحصیل رضای خداست؛ در اعتقادات و در عملیات. باید بدانیم که حقّ میل به یمین و یسار [تمایل به راست و چپ] ندارد [بلکه] باید در صراط مستقیم [حرکت کنیم.] «أَنِ اعْبُدُونی هذا صِراطٌ مُستَقیم»

برای مشاهده سایر کلمات ایشان در این زمینه به پیوست شماره ۱ مراجعه فرمایید.

[3] و بعير معبد: مهنوء بالقطران، و خلي عنه فلا يدنو منه أحد. قال: و أفردت إفراد البعير المعبد

و هو الذلول أيضا، يوصف به البعير. و المعبد: كل طريق يكثر فيه المختلفة، المسلوك. (كتاب العين ؛ ج2 ؛ ص50)

طريق معبد إذا كان مذلل بكثرة الوطء، (تهذيب اللغة ؛ ج2 ؛ ص138)

و أصل العبودية الخضوع و الذل.

و التعبيد: التذليل يقال: طريق معبد.(الصحاح ؛ ج2 ؛ ص503)

و المعبد: الذلول، ويوصف به البعير أيضا.

و من الباب: الطريق المعبد، و هو المسلوك المذلل.(معجم مقاييس اللغة ؛ ج4 ؛ ص206)

و يقال: طريق معبد، أي: مذلل بالوطء(مفردات ألفاظ القرآن ؛ ص543)

[4] نهج الحق و كشف الصدق، ص: 248 و همچنين: عوالي اللئالي العزيزية في الأحاديث الدينية، ج1، ص: 404 و موسوعة الشهيد الاول، ج ١٥، ص ٣۶

[5] 1 حدثنا أبي رضي الله عنه قال حدثنا أحمد بن إدريس عن الحسين بن عبيد الله عن الحسن بن علي بن أبي عثمان عن عبد الكريم بن عبيد الله عن سلمة بن عطاء عن أبي عبد الله ع قال: خرج الحسين بن علي ع على أصحابه فقال أيها الناس إن الله جل ذكره ما خلق العباد إلا ليعرفوه فإذا عرفوه عبدوه فإذا عبدوه استغنوا بعبادته عن عبادة من سواه فقال له رجل اي ابن رسول الله فأبي أنت و أمي فما معرفة الله قال معرفة أهل كل زمان إمامهم الذي يجب عليهم طاعته.(علل الشرائع، ج1، ص: 9 و همينطور: كنز الفوائد ؛ ج1 ؛ ص328 و نزهة الناظر و تنبيه الخاطر ؛ ص80 و بحار الأنوار (ط - بيروت) ؛ ج5 ؛ ص312و ج23 ؛ ص83 و ج23 ؛ ص93)

[6] فخرج مرحب و عليه مغفر و حجر قد ثقبه مثل البيضة على رأسه و هو يرتجز و يقول

قد علمت خيبر أني مرحب شاك السلاح بطل مجرب

فقلت

أنا الذي سمتني أمي حيدرة ليث لغابات شديد قسورة

أكيلكم بالسيف كيل السندرة

فاختلفنا ضربتين فبدرته فضربته فقددت الحجر و المغفر و رأسه حتى وقع السيف في أضراسه فخر صريعا.(الإرشاد في معرفة حجج الله على العباد ؛ ج1 ؛ ص126-١٢٧)

كتاب ابن بطة عن سعد و جابر و سلمة فخرج يهرول هرولة و سعد يقول اي أبا الحسن اربع يلحق بك الناس فخرج إليه مرحب في عامة اليهود و عليه مغفر و حجر قد ثقبه مثل البيضة على أم رأسه(مناقب آل أبي طالب عليهم السلام (لابن شهرآشوب) ؛ ج3 ؛ ص128)

[7] و حضر المسجد و وقف خلف أبي بكر و صلى لنفسه و خالد بن الوليد إلى جنبه و معه السيف- فلما جلس أبو بكر في التشهد ندم على ما قال- و خاف الفتنة و شدة علي و بأسه- فلم يزل متفكرا ال يجسر أن يسله- حتى ظن الناس أنه قد سها، ثم التفت إلى خالد فقال اي خالد ال تفعل ما أمرتك به- السلام عليكم و رحمة الله و بركاته، فقال أمير المؤمنين ع: اي خالد ما الذي أمرك به قال أمرني بضرب عنقك، قال و كنت تفعل قال إي و الله- ول ال أنه قال لي ال تفعل

لقتلتك بعد التسليم، قال فأخذه (علي ع فضرب به الأرض و اجتمع الناس عليه فقال عمر يقتله و رب الكعبة فقال الناس اي أبا الحسن الله الله بحق صاحب هذا القبر فخلى عنه، قال فالتفت إلى عمر و أخذ بتلابيبه و قال اي ابن الصهاك ولا عهد من رسول الله ص و كتاب من الله سبق لعلمت أينا أضعف ناصرا و أقل عددا ثم دخل منزله.(تفسير القمي ؛ ج2 ؛ ص159)

قوله حتى إذا رأوا ما يوعدون قال القائم و أمير المؤمنين ع في الرجعة فسيعلمون من أضعف ناصرا و أقل عددا قال وه قول أمير المؤمنين لزفر: و الله اي ابن صهاك! ولا عهد من رسول الله و كتاب من الله سبق لعلمت أينا أضعف ناصرا و أقل عدداتفسير القمي، ج2، ص: ۳۹۱)

و همچنین: علل الشرائع ؛ ج1 ؛ ص192 و الإحتجاج على أهل اللجاج (للطبرسي) ؛ ج1 ؛ ص95 و بحار الأنوار (ط - بيروت) ؛ ج29 ؛ ص133 و البرهان في تفسير القرآن ؛ ج4 ؛ ص۳۴۸

[8] جلسه‌ی شرح توحید صدوق، مورخ ۱۳۹۸/۰۸/۲۹

مرحوم آیت‌الله بهجت نیز در این باره می‌فرمایند:

عبادت و معرفت ـ «إلا ليعْبُدُونِ» و «إلا ليعْرِفُونَ»ـ متلازمینند؛ لذا کسانی که دیده شهودشان قوی است، «يسَبحُونَ َاللَيلَ وَ َالنهاَرَ لاَ يفْتُرُونَ؛ شب و روز تسبیح خدا را می‌کنند و هرگز خسته نمی‌شوند»هستند.(در محضر بهجت، ج۱، ص۳۷)

برای مشاهده سایر کلمات ایشان در این زمینه به پیوست شماره ۱ مراجعه فرمایید.

بازبینی #1
ایجاد شده 28 اوت 2025 11:59:24 توسط ... .
به روزرسانی شده 28 اوت 2025 12:03:15 توسط ... .